

از ناسازواری تا سامان‌گریزی؛ منطقی برای یک نگاه نو

□ دکتر حمید رضا ملک محمدی *

چکیده

حرکت‌های انقلابی اخیر مردم فلسطین که بحث‌های زیادی را در محافل سیاسی-اجتماعی به خود اختصاص داده است، از جمله مباحث قابل تأمل و کنکاش در حوزه‌های گوناگون نظری است. در این میان دو نظریه ناسازواری و سامان‌گریزی به دلیل دارا بودن پتانسیل مناسب برای تفسیر این پدیده، در نوشتار زیر مورد استفاده قرار گرفته است. نگاهی کوتاه به مفهوم دو نظریه پیش گفته، نشانگر حرکتی از سوی نظریه نخست به سوی مورد دوم است.

سرآغاز

شروع دوباره حرکت‌های انقلابی در فلسطین، که در ظاهر با بازدید یکی از سران اسراییلی از مسجدالاقصی صورت پذیرفت - کم‌شبهت به حرکت‌های پیشین از جنبه شدت و دوام - به موضوع بحث بسیاری از محافل سیاسی جهان، تبدیل گردید و در کنار خود، اندیشه بسیاری از نظریه‌پردازان حوزه حرکت‌های انقلابی را به چالش کشید. حرکت انقلابی فلسطین که با نام عمومی انتفاضه مورد اشاره قرار می‌گیرد، شاید در روزهای

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

نخست، پیش از آن که مقدمه‌ای برای یک حرکت فراگیر باشد، بیشتر به اعتراض ساده شبیه بود. اما با گذشت زمان و شیوه‌های به کار گرفته شده در مقابل این حرکت، ناصوابی محاسبات اولیه آشکار گردید و چرخش در برخورد جدید با این حرکت، در حوزه مسایل نظری و عملی، ضرورتی افزون‌تر یافت. آنچه در پی می‌آید، تلاشی است برای نگاه به دور جدید حرکت انقلابی یاد شده، با استفاده از دو نظریه ناسازواری* و سامان‌گریزی** که به تحلیل دلایل آغاز و ادامه این حرکت بر اساس برخی جنبه‌های مورد اشاره در نظریه‌های یاد شده می‌پردازد.

یکم: نگاهی به ادبیات ناسازواری و سامان‌گریزی

ناسازواری، نظریه‌ای جدید نیست و شاید بیش از یک قرن از عمر آن می‌گذرد. امیل دور کم*** جامعه‌شناس فرانسوی، مفهوم ناسازواری را در کتاب خود با عنوان «تقسیم کار در جامعه» در سال ۱۸۹۳ بیان نمود. او از اصطلاح انومی برای تشریح شرایط بی‌قاعدگی که در جامعه روی می‌دهد، استفاده کرد. در این حالت، قواعد مربوط به چگونگی رفتار مردم با یکدیگر، شکسته می‌شود و مردم نمی‌دانند باید انتظار چه رفتاری را از یکدیگر داشته باشند. ناسازواری در تعریفی ساده، حالتی است که در آن، هنجارها (توقعات مربوط به رفتارها) به حالت سردرگمی رسیده است. دور کم در سال ۱۸۹۷، یکبار دیگر این اصطلاح را در کتاب خود با عنوان «خودکشی» به شکلی جالب‌تر مورد بررسی قرار می‌دهد. از نظر دور کم، ناسازواری در ارتباط با شکست هنجارهای اجتماعی آن هم در شرایطی که هنجارها، دیگر قادر به کنترل فعالیت اعضای جامعه نیستند، رخ می‌دهد. افراد

* Anomie Theory

** Chaos Theory

*** Emile Durkheim

نمی‌توانند جای خود را در جامعه فاقد قواعد بیابند. از سوی دیگر، رابرت مرتون*، مفهوم ناسازواری دور کم را برای تشریح رفتار انحرافی مورد استفاده قرار می‌دهد. در این حال، ناسازواری شامل گسست یا نبود پیوستگی میان اهداف فرهنگی و ابزارهای مشروع برای رسیدن به آنهاست. از نگاه مرتون، ساختارهای اجتماعی، فشاری معین را بر برخی افراد در جامعه وارد می‌سازند و آنان را از رفتاری منطبق و هماهنگ، به سوی بروز رفتاری غیرمنطبق و ناهماهنگ سوق می‌دهد. افراد موجود در درون چنین موقعیت‌های ساختاری - که دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده را محدود می‌کند یا مانع می‌شود - به افرادی ناسازوار تبدیل می‌شوند.

اما پدیده سامان‌گریزی نسبت به پدیده ناسازواری از قدمت کمتری برخوردار است، به ویژه ورود آن در حوزه علوم اجتماعی، ورودی نو و ادبیات آن، ادبیاتی ناآشناست. لذا آشنایی با آن، شرح بیشتری را طلب می‌کند.

پیش از ورود در این مبحث، لازم است تا از واژه Chaos که واژه کلیدی این بحث است، سخن به میان آید. این واژه در معنای عام، حکایت از بی‌نظمی دارد، اما با توجه به پویایی و تحرک درونی موجود در واژه و بروز تغییرات نامنظم و دائمی در آن، در ظاهر، کاربرست اصطلاح سامان‌گریزی برای چنین معنایی، مناسبتر به نظر می‌رسد. از همین رهگذر، مجموعه‌ای از اصطلاحات همچون نظام‌های سامان‌گریز، منطق سامان‌گریزی و نظریه سامان‌گریزی** مورد استفاده قرار می‌گیرد. البته نباید فراموش کرد که نویسندگان این حوزه، واژگان دیگری را مترادف سامان‌گریزی پنداشته‌اند. مثلاً «برنشتاین» آن را مترادف نظریه پیچیدگی می‌داند. (۱) یا برخی دیگر برای تشریح این

* Robert Merton

** Chaotic Systems/ Chaotic Logic/ Chaos Theory

نظریه، حوزه‌های دیگری را مطرح می‌نمایند مثلاً «مورکل»، آن را نظریه‌ای کیفی گرا معرفی می‌کند. (۲) «کایل» برای فهم آن، به سوی تشریح گرافیکی می‌رود. (۳) با این همه نباید فراموش کرد که اساس نظریه سامان‌گریزی، از پدیده غیر خطی بودن روابط، ریشه می‌گیرد. بدین معنی که نتایج، فاقد تناسب لازم با عوامل خود هستند. به بیانی دیگر، سیستم‌های غیر خطی در حالت سامان‌گریزی، مراحل پیشین رفتار خود را تکرار نمی‌کنند بلکه چهره‌های بدون الگو و تصادفی را ظاهر می‌سازند. (۴) البته این حالت در منطق ریاضی، می‌تواند دارای توجیهی خاص باشد.

سامان‌گریزی بر دو موضوع تأکید دارد:

الف) تغییرات بزرگ و غیر قابل پیش‌بینی، زائیده تغییراتی بسیار کوچک هستند که در مرحله‌ای خاص، اثراتی بزرگ و غیر قابل تصور را بر جای می‌گذارند. بهترین مثال در این زمینه، پدیده «اثر پروانه‌ای» است. بر اساس این پدیده، نسیم آرام ایجاد شده از حرکت باله‌های یک پروانه در چین، ممکن است آب و هوای آفتابی کالیفرنیا را به آب و هوایی طوفانی تبدیل کند. (۵) به بیانی دیگر، در پدیده اثر پروانه‌ای، تغییری به ظاهر کوچک در یک سیستم پیچیده، می‌تواند رفتاری غیرمنتظره و بزرگ را بوجود آورد.

ب) اساساً نباید به نام نظم - محوری و سامان‌جویی، اندیشه سامان‌گریزی را از خطوط اصلی نظریه‌ها و فرضیه‌ها، جدا کرد. این مسأله، به معنای برقراری ارتباط میان حوزه بسامانی و سامان‌گریزی و توجه دائمی به آن است.

دوم: ورود در عرصه علوم اجتماعی

برخلاف پدیده ناسازواری که از مباحث اساسی و عمده جامعه‌شناسی به حساب می‌آید و از سوی اندیشمندان حوزه علوم اجتماعی همچون دور کم و مرتون مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است، ورود بحث سامان‌گریزی به حوزه علوم اجتماعی، کاری چندان ساده

نبوده و نیست و نیازمند مقدماتی می‌باشد. در این حال، مشکلات موجود در استفاده از ابزارهای محدود نظریه‌های اجتماعی، برای برقراری ارتباطی تحلیلی با حوادث گذشته و ارائه تحلیل‌هایی روشن از حوادث جاری و پیش‌بینی آینده، دانشمندان علوم اجتماعی را به سوی اندیشیدن به روشهای جدید و احتمال کاربرد آنها در این حوزه وامی‌داشت. به ویژه با بروز تحولات بزرگ در این حوزه، از کارافتادگی برخی نظریات آشکار شده است. بدین سبب، توجه به نظریاتی همچون سامان‌گرایی و نقطه مقابل آن یعنی بسامانی، محققان را به بازبینی اندیشه‌ها و تفکرات خود در شناخت جهان اطراف واداشت.

از زمان نیوتن، مأموریت اصلی دانش، ساماندهی فرضیاتی بود که برون دادهای سیستم‌های مختلف را پیش‌بینی می‌کرد و پیش‌بینی‌ها را معتبر یا از اعتبار خارج می‌ساخت. بدین سبب، تلاش اصلی، آن بود که مسایلی همچون تغییر، برنامه‌ریزی و کنترل، از دستان بخت و اقبال، خارج و در کف طراحان و برنامه‌ریزان قرار گیرد. از این رهگذر، ریاضیات و فیزیک دستاوردهای بزرگی از اندیشه و عمل انسانی به حساب می‌آمدند.

حال زمان آن فرا رسیده بود که فرضیات مربوط به این علوم دقیق، راه خود را به حوزه‌هایی دیگر از جمله علوم اجتماعی باز کند. اما از آنجایی که این علوم با روشهای خطی علوم دقیق، تطابق نداشت و استثنائات و متغیرهای فراوان به دلیل کمیت و کیفیت متفاوت، امکان اجرای روش‌های مشابه را از این علوم در می‌ربود، لذا گاه چنین روش‌هایی به روش‌های کم‌بضاعت و ناکارآمد تبدیل می‌گردید. با این همه، دانشمندان علوم اجتماعی دست از کار برنداشتند. «اگوست کنت» قصد داشت جامعه‌شناسی را بر پایه قوانین پویای اجتماعی بیابد، «لاپلاس» بر این باور بود که دانش نوین، آن قدر قوی است که می‌تواند پدیده‌های اجتماعی را با دقت پیش‌بینی نماید. «پارتو» نیز قصد ساماندهی نظامی از جامعه‌شناسی براساس یک مدل دقیق داشت و «لاندنبرگ»، سخن از علوم

اجتماعی متناسب با رفتار الکترون‌ها و پروتون‌ها، بر زبان جاری می‌ساخت. (۶)

اما نظریه سامان‌گریزی، بسیاری از این فرضیات را در هم ریخت زیرا کثیری از سیستم‌ها، حتی آنهایی که پویایی معین و جبری را نشان می‌دهند، گاه به شیوه‌های غیر خطی عمل می‌کنند. از این رو، سیستم‌ها در شرایطی خاص، ممکن است قادر به جذب تغییرات و پاسخگویی مناسب و در شرایطی دیگر، ناتوان در پاسخگویی ظاهر شوند. نویسندگانی همچون «روئیل» و «تاکنز» در زمینه تغییر و حرکت به سوی سامان‌گریزی، تحقیقاتی را انجام داده‌اند. به باور آنها، یک سیستم فرضی، اولین چرخش خود به سوی جاده سامان‌گریزی را زمانی آغاز می‌کند که از یک نقطه خاص به نقطه‌ای دیگر جهش کند. این حرکت به همین صورت تکرار می‌شود اما سرانجام در مرحله‌ای خاص، این جهش، دیگر حالت آرام ندارد و به صورت یک شکست و گسست سریع انجام می‌شود. (۷)

نقطه جهش یا تقسیم بحرانی در سیستم‌های سامان‌گریز، نقطه‌ای است که در آن، تقسیم، حالتی شدید و جهشی به خود می‌گیرد و در پی آن، خروجی‌ها یا نتایج، بسیار متفاوت از قبل، ظاهر می‌شوند. با توجه به این که در حوزه مسائل اجتماعی و سیاسی، اندیشه سامان‌گریزی عمری طولانی ندارد، لذا اشاره به برخی مؤلفه‌ها، به فهم بهتر مسأله کمک می‌کند. به عنوان مثال «ثروت»، «قدرت» و «موقعیت»، مؤلفه‌هایی هستند که قادرند در شرایطی خاص، یک جامعه را تا مرحله‌ای فراسوی نقطه حساس بکشانند و حرکتی شکستی را در آن ایجاد کنند. در این حال، اگر تقسیم ثروت در جامعه به گونه‌ای باشد که توالی افزایش آن تنها به یک بخش محدود شود، می‌توان بروز نوعی سامان‌گریزی را در مرحله‌ای خاص انتظار داشت. (۸) در زمینه قدرت، چنانچه یک لایه از جامعه، حضور خود را در زمینه اعمال قدرت، به گونه‌ای مستمر افزایش بخشد در حالی که این امکان برای لایه‌های دیگر، وجود نداشته باشد نیز انتظار بر خورد با شرایط سامان‌گریز، انتظاری دور از ذهن نیست. زمانی که نابرابری‌ها در یک قالب‌بندی اجتماعی رشد می‌کند،

چرخه حیات بخش‌های گوناگون اجتماع که از یک سو با یکدیگر متفاوتند و از سوی دیگر دارای وابستگی متقابل هستند، ممکن است راهی را طی کنند که ضمن آن، انتظار پیدایش پدیده‌هایی همچون انحراف رفتاری، جرم، خشونت و... انتظاری عادی باشد، اما این پیامدها در نقاطی خاص، توان بالقوه تبدیل به جریانی سامان‌گریز را دارا هستند.

تغییر اجتماعی را نمی‌توان به عنوان پدیده‌ای صرفاً خطی مورد توجه قرار داد بلکه وجود مؤلفه‌هایی بنیادین از نظریه سامان‌گریزی یعنی تغییر، ابهام، تنوع، نااطمینانی و ناتوانی در پیشگویی، در مرکز فرایند شناخت اجتماعی، موجب می‌گردد تا این پدیده در چارچوب نوعی پویایی سامان‌گریز مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. در این حال، سه پدیده تغییر، نوع و پیامد آن در پدیده تغییر اجتماعی از منظر نگاهی غیرخطی، از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود. البته وجود این مسائل در بسیاری از پدیده‌های خطی، ممکن است موجب مشکل‌چندانی نباشد، اما در مسائل غیرخطی از جمله مسائل اجتماعی، هر کدام از آنها قادر است تعادل اجتماعی را به سرعت بر هم زند و به یک سامان‌گریزی ناخواسته مبدل شود.

تغییرات اجتماعی یا ناتوانی در تنظیم مؤلفه‌هایی همچون ثروت، قدرت و موقعیت در چارچوب روابط درون-اجتماعی، از منظر نگاهی سامان‌گریز مدار، قادر است اولین جهش‌های منجر به سامان‌گریزی را موجب شود. در این حال، تاکتیک مدیریت و کنترل، ترجمان خود را در گریز از قرار گرفتن در حالتی با انعطاف کمتر و حرکت به سوی یافتن نقاط ابتکاری می‌یابد زیرا هر تاکتیک نابهنجار، حرکت به سوی مرحله‌ای دیگر از گسست را تسریع می‌کند.

سوم: انتفاضه؛ از ناسازواری تا سامان‌گریزی

در حوزه مسائل سیاسی، حملاتی که در یک جامعه، علیه رژیم سیاسی، بازیگران سیاسی یا سیاست‌ها تحقق می‌یابد، معمولاً با عنوان خشونت سیاسی مورد توجه قرار

می‌گیرد. توالی علی‌عمده در خشونت سیاسی، عموماً با بروز نارضایتی، آغاز می‌گردد. این نارضایتی‌ها در مرحله‌ای، به نارضایتی سیاسی که شرط لازم توسل به خشونت سیاسی است، تبدیل می‌شود و سرانجام در مرحله‌ای دیگر، به تحقق عمل خشونت بار علیه موضوعات یا بازیگران سیاسی منجر می‌شود. بروز چنین حوادثی از منظر ناسازواری یعنی وضعیتی که ضمن آن، اهداف، فراتر از ابزارهای انسانی است یا آن که اهداف ثابت می‌ماند اما ابزارها شدیداً محدود می‌شوند نیز پدیده‌ای قابل واری است. ناسازواری، فروریختن معیارهای حاکم بر رفتار اجتماعی یا بی‌هنجاری است. وقتی این هنجارها به سوی ایجاد هنجار بدیل حرکت می‌کنند، شورش شکل می‌گیرد. زمانی که شورش در بخش وسیعی از جامعه شیوع پیدا کرد، انقلاب که در پی ایجاد یک هنجار اجتماعی نوین است، به وجود می‌آید. (۹)

میزان ناسازواری موجود در یک نظام اجتماعی را سطح فقدان اجماع درباره هنجارهای مشروع همراه با نااطمینانی و عدم امنیت در روابط اجتماعی، مشخص می‌کند. زمانی که ارزش‌های سه‌گانه‌ای همچون ارزش‌های رفاهی، قدرتی و منزلتی که در بخش پیشین نوشتار با عنوان ثروت، قدرت و موقعیت مورد بررسی قرار گرفت، در جریان نوعی توزیع نابرابر میان گروه‌های اجتماعی قرار گیرد و تلاش برای ایجاد برابری در برخورد با آنها نادیده انگاشته شود و در پی آن، احساسی فراگیر از بی‌اعتمادی در میان گروه‌هایی که خود را شایسته برخورداری از شرایط برابر می‌دانند، رشد کند، ریشه‌های پیدایش ناسازواری، شکل می‌گیرد. زمانی که گروه‌های یاد شده به این احساس مشترک که قادر به تحصیل شرایط یاد شده هستند، دست یابند، این شکل‌گیری کامل می‌شود و انرژی متمرکز شده ناسازواری در پی مفزعی برای آزاد شدن برمی‌آید. از این رو، گروه‌های اجتماعی ناراضی از توزیع منافع اقتصادی، قدرت سیاسی و موقعیت و منزلت، با دستیابی به خودآگاهی از وجود اختلاف میان اهمیت واقعی آنها در جامعه و موقعیت سیاسی - حقوقی - اقتصادی

موجودشان، به منبعی قدرتمند برای فعال کردن ناسازواری تبدیل می‌شوند. از اینجاست که با بروز این پدیده، گامهای بعدی به ویژه کاربست الگوهای کنترل اجتماعی از سوی مخالفان تغییر اجتماعی، در هدایت آن به سوی سامان‌گریزی یا توقف، از اهمیت فراوانی برخوردار می‌شود.

در جوامعی که عدم کاربست روش‌هایی برای کنترل نابرابری‌های قدرتی، موقعیتی و طبقاتی از طریق جریان باز توزیع اقتصادی یا روش‌های دموکراتیک، منجر به بروز ناسازواری گردیده، عملی به ظاهر کوچک، به فعال شدن اثر پروانه‌ای منجر می‌شود و پیامدهایی بزرگ یعنی موقعیتهای غیرمترقبه و ناممکن در پیش‌بینی را به دنبال می‌آورد.

جریان انتفاضه فلسطین، مثالی قابل تأمل و تطابق در چارچوب حرکتی از سوی ناسازواری به سوی سامان‌گریزی است. مردم این سرزمین در پی پنج دهه تحقیر، نابرابری، بی‌منزلی از نگاه حاکمان و توزیع یکسویه تمامی منابع قدرت، ثروت و موقعیت در سرزمینی که اساساً به ملت فلسطین تعلق داشت، به شرایطی رسیدند که در آن، ظرفیت ناسازواری اجتماعی به بالاترین حدود خود نزدیک می‌شد. شعار سرزمین بدون ملت برای ملت بدون سرزمین در کنار حرکت‌های صلح‌جویانه با هدف تثبیت ابدی این موقعیت، به بزرگترین نشانه تحقیر و بی‌منزلی یک مردم تبدیل شد.

شاید این، نخستین جایگاه ظهور و تجمع نارضایتی‌هایی بود که آرام آرام به سوی نوعی ناسازواری حرکت می‌کرد. زمانی که این موقعیت نارضایتی با دیگر موقعیت‌های نارضایتی ناشی از فقر اقتصادی جمعیت فلسطینی، نابرابری‌ها، بی‌قدرتی‌ها و اخراج از سرزمین مادری و مشقت زندگی در بیرون وطن آمیخته شد، به منبعی برای تغذیه پتانسیل پاسخگویی انقلابی به هنجارها و شرایط موجود، تبدیل گردید. اما ناسازواری پنهان موجود در جامعه محروم، هنوز در بند چارچوب‌های مقررات حاکم از یک سو و نبود شرایط مناسب ظهور از سوی دیگر، مجال خودنمایی نداشت. «هنگامی که انسانها، در

ناامیدانه‌ترین و مصیبت‌بارترین شرایط قرار دارند، اغلب، انگیزه کمتری برای شورش پیدا می‌کنند، زیرا ناامیدند. تنها پس از آن که وضعیت تا حدودی بهبود یافت و احساس توان ایجاد تغییر را یافتند، به شکلی مؤثر علیه ستم و بی‌عدالتی قیام می‌کنند.» (۱۰) از این رو لازم بود تا محرکی محیطی ناشی از تغییر شرایط موجود، ناسازواری خاموش را به تحریک وادارد. این محرک در واقع، خروج نیروهای اسرائیلی از سرزمین‌های اشغالی جنوب لبنان بود که مهم‌ترین پیامد آن، خودآگاهی از توان نتیجه‌گیری از مقاومت و ایستادگی به حساب می‌آمد. اما محرکی دیگر که ناهنجاری‌ها را از سطوح زیرین و پنهان رفتارهای اجتماعی به سطح آشکار انتقال داد، بازدید شارون از مسجدالاقصی بود. این حرکت، ناسازواری فشرده شده اجتماعی را که کمی پیشتر، مجال تنفس یافته بود، به یک حرکت بزرگ جمعی و ابزار یک نارضایتی عمومی کشاند.

حرکت‌های کنترل‌کننده اجتماعی که از سوی سیاستگذاران اسرائیلی طراحی شده بود، بیش از آن که از خلال ایجاد وحشت، این پدیده رها شده را به سوی نوعی هنجارپذیری هدایت شده سوق دهد، آن را مرحله به مرحله به جهش‌های نزدیک به سامان‌گریزی نزدیک می‌کرد. در این میان، نقطه ناصواب اندیشه طراحان نظام‌های تغییر و کنترل در جامعه اسرائیل، استوارسازی طرح‌ها بر شالوده‌نگاهی مکانیکی و خطی به جامعه‌ای بود که طی ۵ دهه، بر اساس اصول و قواعد به سوی نوعی بسامانی، حرکت داده شده بود. این شبه‌بسامانی که منطق تثبیت شرایط موجود از خلال فرایندی آرامش‌گستر و صلح‌جو را منطقی‌موجه جلوه می‌داد، پیش از آن که محصول تنظیم ساختاری اجتماع و کاهش عوامل محرومیت‌زا و سامان‌زدا باشد، شامل دستکاری‌های سیاسی-اجتماعی در بستری از تبلیغات بود. از این رو، نه تنها نمی‌توانست از عمق و گستره ناسازواری فشرده و پنهان اجتماعی، پرده بردارد که خود، پوشاننده آن نیز بود. اشتباه در محاسبات اسرائیلی بر پایه شبه‌بسامانی ایجاد شده دو پیامد مهم را به دنبال داشت. نخست آن که به ناسازواری

پنهان جامعه، مجالی برای تنفس داد و دوم آن که گریزگاهی برای ظهور آن در دنیای بیرون، فراهم آورد. بروز حرکت‌های هنجار شکن و شبه سامان گریز، انتظار تبدیل آن به یک سامان گریزی گسترده را انتظاری دور از واقع جلوه نمی‌دهد. از این رو چنین به نظر می‌رسد که مهمترین تلاش تصمیم‌گیران و طراحان سیاسی - اجتماعی در اسرائیل، اتخاذ شیوه‌هایی برای جلوگیری از ادامه حرکت‌ها از نابهنجاری به سوی سامان گریزی باشد. در اینجاست که هر گام اشتباه دیگر، هر چند کوچک، پیامدهای غیر مترقبه بسیار بزرگی را به دنبال خواهد داشت.

فرجام

بررسی یک تحول اجتماعی، از نگاه‌های گوناگون امکان‌پذیر است. یکی از این نگاه‌ها که در واقع حاصل تلفیق و بکارگیری دو نظریه ناسازواری و سامان‌گریزی است، چهره‌ای تحلیلی - پیش‌بینی را به خود می‌گیرد. حرکت‌های اخیر مردمی در فلسطین که با نام انتفاضه شناخته شده است از منظر این نگاه تئوریک، بیان نوعی نارضایتی عمیق است که در ابزار عملی خارج از هنجارهای مرسوم در جامعه‌ای آرام، خود را نشان می‌دهد. هنجارهای پیشین موجود در جامعه، بدان دلیل که در برآوردن اهداف و تحقق انتظارات، هنجارهایی کم‌رمق و بی‌جان می‌نمودند، به تدریج اجماع موجود بر روی خود را از کف دادند. این جریان در لایه‌ای پنهان در زیر بستر روابط آشکار اجتماعی که حکایت از نوعی بسامانی ظاهری داشت، رشدی فزاینده را می‌آزمود. بسامانی ظاهری روابط اجتماعی که نه بر شالوده تنظیم مؤلفه‌های قدرتمندی همچون ثروت، قدرت و منزلت، که بر دستکاری‌های سیاسی - اجتماعی با رنگی تبلیغی استوار بود، وضعیتی در باطن شکننده را ایجاد می‌کرد که با بروز تغییراتی محیطی، این ناسازواری فشرده را از سطح زیرین به سطح بالایی جامعه انتقال می‌داد. بدین ترتیب، حرکتی گسترده و فراگیر برای مقابله با پنج دهه بی‌عدالتی و نابرابری، خودنمایی می‌کند.

فاصله میان حرکت‌های ناسازوار و سامان‌گریزی، فاصله زیادی نیست و حادثه‌ای به ظاهر کوچک می‌تواند وضعیت را به حالتی غیرقابل پیش‌بینی تبدیل نماید. خشونت گسترده اعمال شده از سوی نیروهای حکومتی اسرائیل، بخشی از این نظر به است که تحقق خشونت و اعتراض می‌تواند تحت تأثیر الگوهای کنترل بر جامعه باشد. بنابراین اگر رژیم حاکم و مخالفان، از کنترل مساوی برخوردار باشند، احتمال افزایش حجم خشونت، زیادتر می‌شود، بدین خاطر باید با حجم بالایی به مقابله با حرکت انقلابی مردم پرداخت. اما چهره متناقض نمای این اندیشه با نگاهی به پدیده سامان‌گریزی آشکار می‌گردد. خشونت حکومتی، در حالی که می‌تواند منبعی برای تولید ناسازواریهای پنهان در سطوح ناپیدای جامعه گردد، در هر لحظه با خطر درافتادن به وادی سامان‌گریزی نیز همراه است که در نهایت به یک بی‌ثباتی کامل خواهد انجامید.

یادداشت‌ها:

- 1- Bernstein P. Against the Gods. (New York: John Wiley and Sons inc, 1996).
- 2- Morcol G. Fuzz and Chaos, "Jurnal of Public Administration Reserch and theory". Vol 6 (April)(1996), pp. 315- 325.
- 3- Kiel, L. D. (1993). Nonlinear Dynamical Analysis: Assessing Systems Concept in a Government Agency, "Public Adminstration Review", Vol 53 (march- April) pp. 143- 153.
- 4- Ibid. p. 146.
- 5- "What is Chaos?", www. ac 12. physics. gatech. edu/ 1997.
- 6- Rickman . "Science and Hermenteaties" Philosophy of Social Sciences, Vol. 20, No. 3 (1995), pp. 295- 316.
- 7- Briggs J. and Peat, D. Turbulent Mirror. (New York: Harner and Row)(1989), p. 51.
- 8- Ibid. p. 199.
- 9- Merton, R. k, "Social Structure and Anomie, Constinaities", Social theory and Social Structure (New York, Free Press 1954), pp. 266- 267.
- 10- Souk G. "the Coming American Revolution". (New York, Mc Millan 1935). P. 20.